



سخن سردبیر: فرهنگ پویای امروز

کمتر کسی را می‌توان یافت که بارها و بارها نشنیده و یا نخوانده باشد که: «ایران دارای فرهنگی غنی و ریشه‌دار است.» این گزاره واقعیتی تردیدناپذیر را بیان می‌کند. اگر به تعریف تایلور از فرهنگ، آنجا که «فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات، عادات و هرچه که فرد به عنوان عضوی از جامعه خویش فرامی‌گیرد»، اعتماد کنیم، برای هر جنبه‌ای از مؤلفه‌های این تعریف می‌توانیم هزاران مورد برجسته را در حوزه تمدن ایرانی - اسلامی برشمیریم و به آن‌ها ببالیم؛ اما آیا این به خود بالیدن‌ها و به عظمت و شکوه پیشینیان نازیدن‌ها و فخر فروختن‌ها، اگر در زندگی امروز ما حضور محسوس نداشته باشند و ما نتوانیم آن‌ها را برای پویا و سرزنده نگه داشتن زندگی امروزی‌مان به کار گیریم، چه معنایی خواهد داشت؟ در این صورت، ما نه تنها حافظ فرهنگ غنی نیاکانمان نبوده‌ایم، بلکه ویرانگر آن بوده‌ایم. امروز با وقایعی که هیولاصفتان دیوکردار اجنبی برای ایران عزیز و مردمان شریف و نجیب آن رقم زده‌اند، ناگهان نگاه به فرهنگ تغییر کرده و عظمت گذشته در شکوه حال متجلی شده است. برای درک این نکته مهم سه موضوع را به اختصار مطرح می‌کنم؛ با این توضیح که ما تا پیش از عصر حاضر، نسبت به فرهنگ غنی خود دو کار کرده‌ایم: ۱- موزه‌داری ۲- لاف زدن و پز دادن با زبان و بی‌اعتنایی در عمل.

۱- موزه‌داری: هر شیء موزه‌ای که قابلیت آن را دارد که پیوسته در برابر چشم مردم قرار داده شود و احساس لذت و هویت را برای آن‌ها رقم بزند، دارای ویژگی‌هایی است که مورد بحث ما نیست، ما در اینجا تنها به برخی مصداق‌های آن توجه می‌کنیم که در ادبیات و شعر، معماری، هنرهای تجسمی، فرش، موسیقی ... حضور دارند. این اشیا بسیار افتخار برانگیز و مایه مباهات هستند، اما ما با آن‌ها چه کرده‌ایم؟ فقط به چند نمونه اشاره می‌کنم:

مدام از معماری بی‌نظیر خود دم زده‌ایم. تخت جمشید با عظمت را تحلیل کرده‌ایم و پیش روی جهانیان نهاده‌ایم؛ معماری بی‌نظیر مسجد شیخ لطف‌الله را مدام توصیف و تفسیر کرده‌ایم، و هَلُمَّ جَرَا، اما در عمل و در زندگی امروزین ما این معماری با عظمت چه جایی دارد؟ ما متأسفانه شهرهایمان را بی‌روح و خانه‌هایمان را با الگوبرداری ناقص از معماری غربی می‌سازیم.

نمونه دیگر باغداری ایرانی است. باغ‌های ایرانی یکی از معدود مکتب‌های باغداری و باغ‌سازی جهان است. از زیبایی باغ‌هایمان به درستی و به حق دم زده‌ایم، به آن‌ها بالیده‌ایم و از آن‌ها لذت برده‌ایم؛ اما در عمل چه کرده‌ایم؟ آیا جز این است که پارک‌ها و بوستان‌های جدید خود را با الگوبرداری ناقص‌الخلقه‌ای از فرهنگ غربی پی افکنده‌ایم؟ و الی آخر.

ما موزه‌دار زیبایی‌های فرهنگی خود شده‌ایم و آن‌ها را چنان در اطراف و دور و بر خود چیده‌ایم که عرصه زندگی واقعی را بر ما تنگ کرده‌اند. واقعا یک موزه‌دار و عتیقه‌چی هرگز جز حظ بصری و ذهنی، هیچ لذت دیگری از اشیای خود می‌تواند ببرد؟ چه کسی دیده است که یک مجموعه‌دار و کلکسیونر در ظرف‌های باشکوه هنری غذا بخورد؟ ما تا دیروز چنین کرده بودیم. فقط جمع کرده بودیم و پز داده بودیم.

۲- پز دادن به فرهنگ کهن و زندگی بر مبنای فرهنگ وارداتی بزرگ‌کرده غربی: فرهنگ ایرانی مبتنی بر زندگی جمعی، قدردانی، تسامح و تساهل، زیباطلبی، حق‌پرستی، امید به آینده، پویایی و نشاط و ... است. این‌ها البته تنها به جنبه‌هایی از فرهنگ معنوی ما اشاره دارد. مصداق‌های آن را به وفور در «گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک» ایرانیان آزاده و نجیب و نیاکان خردمند خود می‌توانیم شاهد باشیم. همه این‌ها را پیوسته از کتاب‌ها، تاریخ، اشعار، داستان‌ها و حماسه‌ها و اساطیر ایرانی بیرون می‌آوریم، برجسته می‌کنیم، می‌خوانیم، لذت می‌بریم و پز می‌دهیم. اما در عمل چه می‌کنیم؟

برای اینکه رفتار عملی خود را (البته تا دیروز، زیرا امروز همه مناسبات به یکباره به هم ریخت)، با این گنجینه‌های ارزشمند ببینیم، خوب است به جنبه‌هایی از فرهنگ معنوی جدید غربی که آن را تحت عنوان «مدرنیته» و «پسامدرنیته» می‌شناسیم، داشته باشیم. فرهنگ امروز غرب، درست در تقابل با فرهنگ شرقی، ایرانی و اسلامی، مبتنی بر فردگرایی، طلبکاری دائمی از همه چیز و همه کس، تعصب کورکورانه و آزادی بیان جهت‌دار و شعاری، شهوت‌پرستی، خلاصه کردن همه زیبایی‌ها در زیبایی‌های محسوس و جسمانی، نیهیلیسم و پوچ‌گرایی، محدود کردن همه چیز به مادیات و لذا غرق شدن در اعماق پول‌پرستی و مادی‌گرایی به جای پویایی، و سرانجام یأس و ناامیدی و سیاه‌بینی کل هستی است.

تا دیروز ما به زبان، پز فرهنگ ایرانی را می‌دادیم و در عمل زندگی تقلیدگونه و ناقص‌الخلقه‌ای از جنبه‌های ظاهری فرهنگ غربی داشتیم. این دقیقاً معنای تهاجم فرهنگی، غارتگری فرهنگی، و مرعوبیت فرهنگی است. اما:

۳- امروز چه کردیم؟ امروز ایران بزرگ ما، و مردم نجیب و فرهنگ والای آن مورد هجوم ناجوانمردانه، فریبکارانه، وحشیانه و غارتگرانه دیوان وارونه‌کار اسرائیلی-آمریکایی واقع شد. یکباره مردم خردمند و متمدن ما دریافتند که چه باید بکنند. همه به سرعت فهمیدیم که:

چون شیر به خود سپه‌شکن باش فرزند خصال خویشان باش

و دریافتیم که:

گرچه اسلاف من بزرگانند هر یک اندر هنر همه استاد

نسبت از خویشان کنم چو گهر نه چو خاکستم کز آتش زاد

چون بد و نیک زود می‌گذرد این چو آب، آن یکی دگر چون باد

نزد او به دل شوم غمگین نه ز نیکش به طبع گرم شاد

(مسعود سعد سلمان)

ناگهان چرخشی در همه چیز به وجود آمد. امواجِ مهربانی، قدردانی، تسامح و تساهل، امید و پویایی به میان مردم آمد و فرهنگی جدید شکل گرفت که باید با تمام وجود از آن مراقبت کنیم تا مبدا اختلاسِ گرانِ فرهنگی و دزدانِ رانت‌خوار و در کمین‌نشستگانِ گوساله‌پرست و متعصب و سودجو آن را از چنگ مردم بار دیگر خارج کنند. ما باید این فرهنگ جدید را پرورش دهیم و جهانی‌اش کنیم. فرهنگ امروز ما، فرهنگی است که مورد نیاز همهٔ مردمانِ آزادهٔ جهان است. امروز، عصرِ فرهنگ‌های بزک‌کردهٔ خوش‌ظاهر و بدباطنِ اسرائیلی - آمریکایی - صهیونیستی سپری شده و با باز شدن چشم‌اندازهای جدید، وظایف سنگینی برعهدهٔ خردمندان، فرهیختگان و روشنفکران نهاده شده است.

از خداوند دانا و مهربان درخواست می‌کنیم لیاقت پاسداری از این فرهنگ جدید، و روشنگری ابعاد مختلف آن، و واکاوی جریان‌های فرعی آن، و معرفی آن به همهٔ جهانیان، و حفاظتِ هوشیارانه از آن را به همهٔ ما عنایت فرماید. به امید پیروزی نهایی زیبایی و نور بر تمام زشتی‌های تحمیلی دیوانِ وارونه‌کارِ اسرائیلی - آمریکایی - صهیونیستی؛ و به امید روزی که حاکمیت جهان هستی به عهدهٔ انسان‌های نیک‌نهاد، خداپرست، انسان‌دوست و زیبایی‌آفرین نهاده شود. ان شاء الله.

محمدرضا صرفی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی